

تبعیض سنی: ارزیابی گفتمان سیاست فرهنگی در هویت بخشی به جوانان ایرانی

عباس کاظمی^{۱*}، ابراهیم محسنی آهوئی^۲

۱. استادیار گروه ارتباطات دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات فرهنگی و رسانه، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۶/۶/۲۱، تاریخ تصویب: ۸۶/۱۲/۷)

چکیده

سن به عنوان مقوله فرهنگی منقسم، شهروندان را در گروه‌های سنی تحت انتظام درآورده و حدود گفتمانی خاص، برآمده از مناسبات قدرت در جامعه را موجب می‌شود که کارکردی هستی‌بخش برای گروه‌های سنی دارد. جوانی یکی از دوره‌های سنی است که حوزه منازعه‌ای را در خصوص تعاریف، بازنمایی و هویت‌بخشی به خود اختصاص می‌دهد. نویسندگان درصددند تا ضمن مرور احکام گفتمانی غالب در خصوص جوانان، با تحلیل گفتمان نهادهای سیاست‌گذار، به این پرسش پاسخ گویند که گفتمان سیاست فرهنگی در هویت‌بخشی به جوانان ایرانی بر چه رویکرد یا رویکردهایی مبتنی است؟ بررسی رویکردهای مطرح شده در این مقاله را بایستی به عنوان دیرینه‌شناسی گفتمان‌های جوانی قلمداد کرد. در این مقاله نشان داده می‌شود که گفتمان سیاست فرهنگی از حیث احکام بارز مندرج در آن، گرایش به رویکردهای دوگانه مسأله‌ساز و موجه‌ساز به جوانی دارند. همچنین استدلال فوق، اشاره‌ای ضمنی به دلایل عدم توفیق برنامه‌ریزان اجتماعی در جلب مشارکت جوانان دارد.

واژگان کلیدی: احکام گفتمانی، تبعیض سنی، جوانی، سیاست فرهنگی، هویت.

مقدمه

با توجه به هرم سنی جمعیت ایران، اکنون جمعیت جوان کشور به بالاترین سطح خود، ۲۴ میلیون و ۹۵۲ هزار نفر در مقابل ۷۰ میلیون و ۴۷۲ هزار نفر کل جمعیت (و درصد ۳۹،۳۵) رسیده است^۱. سیاست اجتماعی در ایران، پیوسته آرمان مشارکت کامل جوانان را در سر پرورنده است. با این حال، «علی‌رغم رشد جمعیت جوان نسبت به کل کشور در سال‌های اخیر و ایجاد بسترهای مناسب برای فعالیت‌های مشارکت‌جویانه آنان، نرخ مشارکت جوانان ۲۱/۲ درصد است»^۲.

مقاله حاضر، با انگیزه پی بردن به دلایل چنین عدم توفیقی، درصدد است تا گفتمان سیاست فرهنگی در خصوص جوانان در ایران را مورد تحلیل قرار دهد. تحلیل گفتمان حاضر تنها نشان‌دهنده گرایش نهادها به رویکردهای مطرح در زمینه مطالعات جوانی است. بنابراین، اگر چه مطالعه ما قابل گسترش به دلایل شکل‌گیری چنین گرایش گفتمانی نخواهد بود، با این حال، این استدلال‌ها می‌توانند به عنوان مبنای مطالعات گسترده‌تر مورد استفاده قرار گیرند.

در این مقاله، ابتدا مباحث نظری را در چهار رویکرد مسأله‌ساز، موجه‌ساز، سبک زندگی و سرمایه اجتماعی ارائه می‌نماییم. سپس، گفتمان‌های سیاست‌گذار در ایران را تحلیل می‌کنیم تا دریابیم بازنمایی و هویت‌بخشی آنان از جوانان به کدامیک از رویکردهای نظری گرایش دارد. حسن این مقایسه در این است که فرصتی آسیب‌شناسانه را در جهت کشف دلایل عدم توفیق سیاست‌گذاران در جلب مشارکت جوانان فراهم می‌سازد.

در مسیر توسعه و دموکراسی، بازسازی سیاست فرهنگی نیازمند بازتعریف جوانی و به طور کلی سن، از طریق کاوش در بنیادهای نظری فرهنگ در محدوده تولید معانی مرتبط با سن است. کاوش و بازاندیشی در دلایل سوژه شدن جوانی، نشان می‌دهد که نتایج تحقیقات اجتماعی و سیاست‌های برآمده از آن در کار بازتولید ایدئولوژی مسلط تبعیض سنی^۳ و ناخوشایندی‌های حاصل از آن است.

تبعیض سنی، حاوی پیش‌فرض وجود گفتمانی غالب است که از حوزه خاصی در شبکه توزیع قدرت برمی‌آید. قربانیان و حاکمان این حوزه‌های قدرت ممکن است بنا بر ساختار شبکه نام‌های گوناگونی به خود بگیرند: در خانواده؛ فرزندان در برابر والدین، در موقعیت سنتی اجتماع؛ جوانان در برابر ریش سفیدها و در جوامع مدرن؛ شهروندان (محکوم) جوان در برابر حاکمان بزرگسال.

۱. نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن، نشریه گزیده نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۸۵، [اردیبهشت

۱۳۸۶] در: <http://www.sci.org.ir/content/userfiles/_census> census&http://www.sci.org.ir/content/userfiles/_census/tables/J-11.html

۲. سند ملی جوانان در چشم‌انداز بیست ساله، ص ۱۱، [اردیبهشت ۱۳۸۶] در:

<http://www.javanan.ir/index.php?option=com_content&task=view&id=391&Itemid=551>

3. Age Discrimination

تبعیض سنی: ارزیابی گفتمان سیاست فرهنگی در هویت‌بخشی به جوانان ایران

آن سیاست فرهنگی که بنا بر طبیعی‌سازی تمایز و نابرابری سنی نظم می‌یابد، حاوی انگ‌هایی است که هویت هر شهروند را بر مبنای موقعیت سنی وی تعریف کرده است. چنین هویتی که حول موضوع سن متمرکز شده است، به شیوه‌ای فعالانه توسط شهروندان بازتولید و تقویت می‌شود. آلتوسر (۱۹۷۱) عقیده دارد که هنجارهای ایدئولوژیک در عملکرد دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت، نه فقط درک ما از جهان، بلکه همچنین درک ما از خودمان، از هویت‌مان و از ارتباطات‌مان با دیگران و به طور کلی با جامعه را شکل می‌دهد. برخی نتایج حاصل از مطالعات سن که درصدد هستند تا بر اساس داده‌های عینی و اثباتی حاصل از تحقیقات، سیاست فرهنگی را انتظام بخشند نیز به عنوان بخشی از چنین ساز و کاری، به بازتولید معنی کمک می‌کند.

تاکید ما این است که مطالعه جوانی عمیقاً نیازمند کاوش در مباحث نظری فرهنگ است. زیرا از طریق گسترش مفاهیم سودمند، تحقیق اجتماعی می‌تواند از حصار احتجاج محاط در ایدئولوژی‌های غیر واقع‌گرایایی یابد. دست‌آورد چنین تحقیقاتی ممکن است به سیاست‌های فرهنگی خوشایندتر و سودمندتری منجر شوند.

سن به مثابه امری فرهنگی

اغلب سن به عنوان نشان‌گذر زندگی، امری بیولوژیک، طبیعی و منفک از فرهنگ در نظر گرفته شده است. در حالی که سن برساخته‌ای اجتماعی - فرهنگی است (کوپلند و نویزیام، ۱۹۹۳؛ هاروود، ویلیامز، گیلز و فاکس، ۱۹۹۴). سن ممکن است به عنوان مقوله‌بندی گروهی مورد استفاده قرار گیرد، به این معنی که طبقه‌بندی‌های سنی همیشه با نوعی نگرش سوگیرانه به لحاظ فرهنگی همراه است (هاروود، گیلز و ریان، ۱۹۹۵). یک گروه سنی ممکن است به عنوان دارنده فرهنگ، ارزش‌ها، هنجارها، رفتارها و زبان خاص خود در نظر گرفته شود، بنابراین اشخاص معمولاً دیگران را از این نظر که با گروه سنی آنها همسانی سنی دارند یا خیر، ارزیابی می‌کنند (کوپلند، کوپلند و گیلز، ۱۹۸۹؛ کوپلند و دیگران، ۱۹۹۱).

هویت سنی یکی از گونه‌های هویت اجتماعی است و از تعریف ذهنی شخص از خود به عنوان عضوی از یک گروه سنی ریشه می‌گیرد (تاجفل و ترنر، ۱۹۸۶). این هویت بر مبنای تعامل اجتماعی یک شخص با دیگران و جامعه ساختار می‌یابد (یلان و مک ایون، ۱۹۹۹). به علاوه، هویت سنی تجربه ارتباطی بین نسلی یک شخص را وساطت می‌نماید (هاروود و ویلیامز، ۱۹۹۸).

این موضوع که حوزه‌های سنی، با واژه‌های خاصی در جوامع مختلف نام‌گذاری می‌شوند - مانند کودکی، نوجوانی، جوانی و همچنین در یک جامعه مشخص، در طول زمان، تغییر مرز می‌دهند -

تاکیدی بر رابطه فرهنگ و سن است. در نتیجه، معانی مرتبط با سن به صورت اجتماعی ساخت یافته‌اند و تنها اندکی با بیولوژی تحت عنوان سن شخصی مرتبط می‌شوند (رابرتسون، ۱۹۹۶). سال‌های بزرگسالی نیز ممکن است به جوانی، میانسالی و پیری تقسیم‌بندی شوند و به هر حال، تعاریف آنچه سنین نسلی^۱ نامیده می‌شود، به هر یک از این مقولات بسیار بزرگ تنزل یافته و به عنوان حرکت‌های فردی در خلال این مقولات تغییر می‌یابد (گولدمن و گولدمن، ۱۹۸۱؛ ویلیامز و گرت، ۲۰۰۱).

رویکردهای چهارگانه به جوانی

گین رایت و دیگران (۲۰۰۵)، در نقد از تبعیض سنی، مجموعه سیاست‌های فرهنگی مبتنی بر تمایزات سنی را ذیل دو رویکرد متمرکز می‌کند: (۱) «رویکرد مسأله‌ساز»، که جوانی را به عنوان «تهدید» برای نظم اجتماعی در نظر می‌گیرد و (۲) «رویکرد موجه‌ساز»، که جوانی را به عنوان دوره «مصرف منفعل» در زندگی شهری متصور می‌کند. هر دو دیدگاه تجارب برآمده از زندگی اجتماعی جوانی را پوشیده باقی می‌گذارند و جوان را به عنوان شهروند نوع دوم دسته‌بندی می‌کنند. هیچ‌کدام از رویکردهای فوق به سیاست اجتماعی مطلوب و عادلانه منجر نخواهد شد، چرا که همواره در کار بازتولید مرزهای تمایز بین گروه‌های سنی، حاشیه‌ای نمودن و از دست دادن نیروهای اجتماعی است.

در مقابل، مجموعه نظریاتی وجود دارند که درصدد درک مسائل مرتبط با هویت جوانی مبتنی بر سبک مصرف و سرمایه‌های اندوخته شده حاصل از آن در فرهنگ جوانی هستند. دو رویکرد «سبک زندگی» و «سرمایه اجتماعی»، جایگزین‌های سودمندتری برای درک فرهنگ جوانی‌اند. عمده مباحث این دو رویکرد بر قدرت در جامعه بر پایه هویت یابی فاصله‌انداز و اندوختن سرمایه اجتماعی برآمده از شیوه مصرف، مبتنی است.

در اینجا ما مجموعه‌ای از تحقیقات و نظریات در خصوص جوانی را بر اساس تقسیم‌بندی چهارگانه فوق ارائه می‌نماییم که مجموعاً مجادله‌ای است شناخت‌شناسانه از جوانی و در صدد خواهیم بود تا انتقادهای وارد بر هر دیدگاه را بر مبنای نظریات فرهنگی، مورد بحث قرار دهیم. در تفاسیری که ارائه می‌گردند، مداخله اقتصاد سیاسی، رسانه‌های جمعی و فرهنگ مردم‌پسند بارز است. همچنین، به نظر می‌رسد که در مواردی همپوشانی خاصی بین مقوله‌های اجتماعی منقسم مانند جنسیت، طبقه و نژاد با مقوله سن وجود داشته باشد.

1. chronological ages

الف) رویکرد مسأله‌ساز: مجموعه مجادلاتی که دوره جوانی را به عنوان «تهدید» علیه نظم اجتماعی تفسیر می‌کنند، تحت نام رویکرد مسأله‌ساز قابل بررسی‌اند. این رویکرد به لحاظ تاریخی [در کنار رویکرد موجه‌ساز^۱] اولین دوره تحقیق جوانی را شامل می‌شود که ابتدا از دیدگاه‌های جرم‌شناسانه و فردگرایانه افراطی متمرکز بر موضوعات اقتصادی - اجتماعی مشتق شد اما به زودی در برابر انتقادهای مکاتب شیکاگو و بیرمنگام قرار گرفت و تفاسیر جدید مبتنی بر «مقاومت خرده فرهنگی» و «فرهنگ جوانی سبک‌محور» جای آن را گرفت. تحلیل‌های خرده فرهنگی، چنان به موضوع می‌نگریست که گویی «جوانی در خارج از بازنمایی‌اش واقعیت ندارد» (کوهن، ۱۹۹۰: ۲۰).

جرم‌شناسانی مانند لومبروزو بر وجود «فردیت» مجرمانه اصرار داشتند و چنین استدلال می‌کردند که «جرم امری موروثی و میل باطنی در برابر رفتار انسانی است که صورتی رشد یافته‌تر به خود گرفته است» (ساترلند، ۱۹۹۲: ۳۱۰).

تفاسیر خرده فرهنگی از انحراف جوانی در خلال سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی و هنگامی که وفور اقتصادی پساجنگ به عنوان امری منتظره در کاهش نرخ جرم و یکپارچگی اجتماعی آشکار شده بود، عمومیت یافت. در مقابل، به دلیل بالا رفتن نرخ انگیزش‌های جرم اقتصادی، افزایش معنی‌داری در گونه‌های انحرافی جرم مانند «خشونت جوانی مبتنی بر دسته [و] گونه‌های جدید استفاده از مواد مخدر» (چانی، ۱۹۹۶: ۳۷) اتفاق افتاد.

اولین تلاش برای انتقاد از برداشت‌های مجرمانه توسط گروهی از جامعه‌شناسان آمریکایی مستقر در دانشگاه شیکاگو هدایت شد. «مکتب شیکاگو^۲»، خواستار ایجاد الگویی جامعه‌شناسانه از تخلف نوجوانی به مثابه جایگزینی برای گزارش‌های جرم‌شناسانه فردگرایانه‌ای شد که در این دوره مسلط بود. مکتب شیکاگو با رد این توضیح از جرم، در عوض استدلال می‌کند که تخلف نوجوانی و نیز دیگر گونه‌های رفتار مجرمانه، هنگامی که در زمینه فرهنگی خودش مطالعه شود، می‌تواند «وجود یک

۱. ذکر این نکته لازم است که ما دسته‌بندی رویکردها را بر مبنای تقدم در اثربخشی مرتب کرده‌ایم. چون رویکرد موجه‌ساز با لحاظ نمودن مفهوم «مصرف» در مطالعات، منجر به رویکرد سبک زندگی شد، این یکی را بین رویکرد مسأله‌ساز و رویکرد سبک زندگی قرار داده‌ایم و گرنه رویکرد مسأله‌ساز و موجه‌ساز، از نظر تاریخی متخلخل و موازی هستند. این ترتیب ابداعی به دلیل پیشگیری از گسست بین مطالب صورت پذیرفته است. در واقع مطالعات رویکرد موجه‌ساز زودتر از دیگر رویکردها آغاز شده است اما سپس با نظریاتی انتقادی، موضوعاتش در بستر رویکرد سبک زندگی دنبال شد که امروزه نیز مطرح و تحت مطالعه است.

2. Chicago School

واکنش عادی تعیین شده به واسطه هنجارهای فرهنگی و نه اثری از نقص روانی را نشان دهد» (فریس، ۱۹۸۴: ۴۰).

متعاقباً مطالعات مکتب شیکاگو در تمرکز بر کجروی به مثابه واکنشی بهنجار هنگامی که از نقطه نظر خود کنشگران «منحرف» دیده شود، ادامه یافت. در همین زمان، تاکید بر «محلیت» به عنوان چارچوبی ارجاعی در درک انحراف جوانی، در حال انتقال به رویکردی جدید بود که استدلال می‌کرد خود جوانی مستعد تولید مجموعه‌ای از هنجارها و ارزش‌ها است که بازتابی از یک «فرهنگ» یا خرده فرهنگ قائم به ذات است.

بکر (۱۹۶۳)، یکی از نظریه‌پردازان مکتب شیکاگو، استدلال می‌کند که رفتار منحرف محصول «برچسب‌زنی» اجتماعی است. «گروه‌های اجتماعی به واسطه ساختن نقش‌های کسانی که انحراف را تأسیس می‌کنند و به وسیله متناسب کردن این نقش‌ها به اشخاص ویژه و برچسب زدن به آنها به عنوان غیرخودی‌ها، انحراف را خلق می‌نمایند» (ص ۹). بر اساس نظریه بکر، خرده فرهنگ‌های متخلف، در فرایند تقویت انحراف که واکنش‌های منفی آغازین نهادهای تولیدکننده هنجارهای مسلط، مانند پلیس و رسانه‌های جمعی مسبب آن بوده است، محبوس می‌شوند و در ادامه چنین خرده فرهنگ‌هایی اعمال انحرافی بیشتری را مرتکب می‌شوند که در بازگشت، بدنام‌سازی متناسب شده به آنها توسط جامعه مسلط را تقویت می‌کند.

در مقابل، دو نظریه‌پرداز دیگر مکتب شیکاگو، ماترا و سیکز (۱۹۶۱)، بر این تصور که خرده فرهنگ‌ها در هر مورد به بعضی قالب‌های کنش انحرافی متشبهت خواهند شد، اعتراض کردند. آنها در عوض استدلال می‌کنند که می‌توان از شرایطی نام برد که خرده فرهنگ‌های مشروعی که ارزش‌های زیرزمینی را تدارک می‌بینند، با نظم اجتماعی - اقتصادی جامعه مسلط در چالش نیستند.

مشخص است که مکتب شیکاگو درصدد بود تا انتقاداتی را بر این دیدگاه رسمی که جوانی را به عنوان رفتار منحرف و تهدید نظم اجتماعی قلمداد می‌نماید، وارد کند و در عوض اذهان را متوجه اهمیت حوزه‌هایی مانند رسانه‌های جمعی کرده یا نتیجه رفتارهای منحرف را در مواردی، بر خلاف تصور، به سود نظم اجتماعی جامعه مسلط تفسیر نماید.

مطالعه خرده فرهنگ‌های جوانی، سپس در دانشگاه بیرمنگام (سی‌سی‌سی‌اس^۱)، حول مفهوم «مقاومت» قدرت گرفت. برای نویسندگان مرکز مطالعات بیرمنگام، خرده فرهنگ‌ها عبارت بودند از: «نظام‌های معنا، وجوه بیان یا سبک‌های زندگی که توسط گروه‌های مستقر در مواضع ساختاری تحت

1. CCCS (Centre for Contemporary Cultural Studies)

سلطه، در پاسخ به نظام‌های معنایی مسلط بسط یافتند و منعکس‌کننده تلاش این گروه‌ها برای حل تناقضات ساختاری برخاسته از زمینه نظام اجتماعی گسترده‌تر بودند» (بریک، ۱۹۸۵: ۸ در شوکر، ۱۹۹۴). با این حال، مطالعه فرهنگ جوانی در بیرمنگام را بایستی به دو دوره تقسیم کرد. اول مطالعاتی که در صدد بود با گسترش نظریه خرده فرهنگی، ابعاد پیچیده‌ای از مقاومت را آشکار سازد و دوم، دوره‌ای که انتقادات بسیاری را بر نظریه خرده فرهنگی وارد نمود و نظریه سبک زندگی را به عنوان بدیل پیشنهاد کرد.

در زمینه مقاومت، پارکر (۱۹۷۵) استدلال می‌کند که معانی جاری در زمینه اوقات فراغت جوانان طبقه کارگر در لیورپول توسط سیستمی سنتی از ارزش‌های سرایت شده از طرف فرهنگ والدین ایجاد شده بود. جوانان طبقه کارگر، در تغییرات ساختاری جامعه پساجنگ بریتانیا به عنوان نقطه ابتدایی فرهنگ‌های جوانی جایگاه می‌یابند. بر اساس این استدلال، با توجه به امتداد فرهنگ جوانان از فرهنگ والدین، خاستگاه مقاومت بایستی با توجه به مفهوم طبقه مورد بررسی قرار گیرد.

تصور خرده فرهنگ‌ها به عنوان «واکنش جمعی سمبولیک» در موقعیت‌های طبقاتی، از «کشمکش خرده فرهنگی و جامعه طبقه کارگر» اثر کوهن اقتباس شده است. بر اساس نظریه کوهن، طبیعت و کارکرد خرده فرهنگ‌های جوانی بایستی در شرایط امکان‌پذیری واکنش جمعی‌شان در شکستن جوامع طبقه کارگر سنتی به عنوان پیامدی از توسعه شهری در خلال دهه ۱۹۵۰ و جابجایی خانواده‌ها به شهرهای جدید و وضعیت‌های مسکن مدرن درک شود. کوهن اعتقاد دارد خرده فرهنگ‌ها، به پر کردن شکاف بین زندگی در وضعیت‌های جدید و الگوهای قبلی زندگی اجتماعی طبقه کارگر سنتی بر قسمت جوان طبقه کارگر مبادرت می‌کنند.

این رویکرد مرهون مفهوم هژمونی ایدئولوژیک گرامشی است که استدلال می‌کند «تاریخ فرایندی است از کشمکش‌ها و تراضی‌ها که در طول آن یک طبقه بنیادین به عنوان هر دو [عامل] سلطه و هدایت نه فقط در روابط اقتصادی بلکه در روابط اخلاقی و معنوی نیز عمل خواهد کرد» (بنت و مارتین، ۱۹۸۱: ۱۹۹). با نظر به استدلال گرامشی، مکتب بیرمنگام اشاره می‌کند که: «طبقه پایین‌تر به «صحنه منازعه» ای کشیده می‌شود که مجموعه‌ای از استراتژی‌ها و واکنش‌ها و شیوه‌های کنار آمدن مانند مقاومت است» (هال و جفرسون، ۱۹۷۶: ۴۴).

تلاش‌های دوره دوم اعضای مکتب بیرمنگام، نشان داد که فرضیه مقدم برآمده از مکتب شیکاگو که خرده فرهنگ‌ها را کلیدی برای درک انحراف به مثابه رفتار بهنجار در مواجهه با محدودده‌های پیرامونی اجتماعی خاص در نظر می‌گرفت، توانایی پاسخگویی به پاره‌ای از مسائل را ندارند. از این

رو، اعضای بیرمنگام، با انتقاد از نظریه خرده فرهنگی، نظریه سبک زندگی را جایگزین کردند تا بتوانند کلیدی برای فهم شیوه زندگی جوانان در محیط اجتماعی و همچنین در «خانه» به دست دهند. به عنوان مثال، مک رویی و گاربر (۱۹۷۵)، ناتوانی نظریه خرده فرهنگی را در مطالعه فرهنگ دختران جوان متذکر می‌شود. مک رویی و همکار نویسنده‌اش گاربر، در تصدیق فقدان رابطه دختران در گروه‌سازی خرده فرهنگ‌ها، استدلال کردند که این فقدان می‌تواند به کنترل شدید تنظیم اوقات فراغت دختران از سوی والدین ارجاع داده شود. آنها استدلال می‌کنند که، به این دلیل، «دختران استراتژی جایگزینی را نسبت به خرده فرهنگ‌های پسران اتخاذ می‌کنند» و اینکه فرهنگ «دختران نوری»^۱ حول قلمرو دسترس دختران، یعنی خانه و اتاق خواب ساخت‌دهی شده است» (همان: ۲۱۹). بر اساس استدلال مک رویی، در خلال سپهرهای وابسته به مد و رقص، توانایی دختران و زنان جوان در استفاده از سبک به عنوان گونه‌ای از مقاومت، اغلب بیشتر از تبیین‌های مردانه مقاومت مبتنی بر سبک تبیین‌کننده خواهد بود. مک رویی کارکرد رقص به عنوان «ایجاد محیط‌های فانتزی [به اصطلاح] پوشیده و روابط جنسی مهم خصوصاً برای زنان و دختران» (همان: ۱۳۴) را خاطر نشان می‌کند.

مجموعه انتقاداتی که به رویکرد مسأله‌ساز وارد شده است، در درجه اول ناظر بر کاربرد واژه «انحراف» در مطالعات است که متأثر از تجرید کردن جوانی از زمینه اجتماعی است و در درجه دوم، به عدم توجه کافی این رویکرد به دلایل رفتارهای به اصطلاح منحرف. با این حال، هر چند مفاهیمی چون «برجسب زنی» و «مقاومت» با دیدگاهی انتقادی نسبت به نظریات اولیه ابداع شدند، اما تغییری بنیادی در رویکرد ایجاد نکرده‌اند. با این که دوره اول مکتب بیرمنگام نسبت به مکتب شیکاگو، دیدگاه مثبت‌نگران‌تری به موضوع داشته است، اما هر دو دیدگاه، همچنان جوانی را مسأله‌ساز درک کرده‌اند. هر دو دیدگاه این اشتراک را با نظریات جرم‌شناسانه نخستین دارند که با مفروض گرفتن نظم اجتماعی مسلط، جوانی را دوره‌ای علیه آن نظم برآورد می‌کنند، هرچند، دلایل این مقابله برای هر کدام متفاوت است. تمامی نظریه‌پردازان این سه حوزه باید منتظر دور دوم مکتب بیرمنگام می‌مانند تا دلایل یک جانبه‌گرایانه آنان با رویکرد سبک زندگی پاسخ داده شود که در نوع خود، انقلابی در نگرش به جوانی ایجاد کرد.

ب) رویکرد موجه‌ساز: از نظر تاریخی، رویکرد موجه‌ساز با رویکرد پیشین، وضعیتی موازی و متخلخل دارد. رویکرد موجه‌ساز ناظر بر کلیه برداشت‌هایی است که جوانی را به عنوان «دوره مصرف

1. Teeny Booper

منفعل» در نظر می‌گیرد. اگر چه رویکرد موجه‌ساز با وارد کردن مفهوم «مصرف» به مطالعات، مقدمه‌ای برای نگرش‌های نوین و کارآمدی چون سبک زندگی محسوب می‌شود، اما گشایش به ارمغان آمده از سوی رویکرد سبک زندگی - و ما بر اهمیت سبک زندگی تأکید داریم - ما را ناگزیر از ایجاد تمایز بین این دو می‌کند. چون این رویکرد، در پی توجیه فرهنگ جوانی بر مبنای صنایع اوقات فراغت است، ما از مفهوم «موجه‌ساز» برای ارائه تمامی نظریات ذیل این رویکرد استفاده کرده‌ایم.

در عمل، تفاسیر معاصر از فرهنگ جوانی بر مصرف‌گرایی منفعل در پیشرفت‌های تکنولوژیکی و اقتصادی - اجتماعی مبتنی است که در اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰ اتفاق افتاد. مفهوم فرهنگ جوانان، حامل این فرض بود که تمامی نوجوانان در علایق و مشغولیات یکسانی در اوقات فراغت سهیم‌اند (شوکر، ۱۳۸۱). دوره پساجنگ، دوره ترقی و وفور اقتصادی در بریتانیا و امریکا بود. در نتیجه، مصرف‌گرایی، یکباره برای طبقه‌های ثروتمندتر تجمل‌آفرید و «به همه گروه‌ها مگر گروه‌های خیلی فقیرتر گسترش یافت» (باکوک، ۱۹۹۳: ۲۱). چنین الگوهای انتقالی مصرف‌گرایی، با تکنیک‌های جدید تولید انبوه موازی شده بود که به کالاهای مصرفی این امکان را می‌داد که هم در کمیت بیشتر و هم ارزان‌تر از چیزی که در قبل از جنگ ممکن بود، تولید شوند. بازار جوانی به طرق بسیاری وجه ناگزیر گسترش این جامعه مصرف‌محور نوین بود. جوانان، خصوصاً کسانی که هنوز با والدین‌شان زندگی می‌کردند، بیشترین میزان درآمد حاصله را داشتند. در اواخر دهه ۱۹۵۰، محدوده‌ای از کالاهای مصرفی که به طور خاص برای جوانان طراحی می‌شد آغاز به ظهور کرد. چنین کالاهای مصرفی شامل لباس‌های مد، وسایل آرایش و جواهرآلات و کالاهای جدیدی مانند نوارهای ۴۵ دور در دقیقه‌ای پلاستیکی (که جایگزین نوارهای ۷۸ دور در دقیقه‌ای شکننده سال‌های قبل از جنگ شد) و رادیوهای ترانزیستوری قابل حمل بود (چمبر، ۱۹۸۵: ۱۷-۱۵؛ باکوک، ۱۹۹۳: ۲۳). از این‌رو، جوانان به عنوان یک گروه مصرف‌کننده نسبتاً منفعل در نظر گرفته شدند و چنین تصور می‌شد که فرهنگ جوانان توسط صنایع اوقات فراغت شکل می‌گیرد (شوکر، ۱۳۸۱).

فرهنگ‌های جوانی معاصر، برای معرفی خود جدا از جامعه کلی‌تر، سبک‌های مشابه لباس را اغلب با معرفی کردن چنین لباس‌هایی اتخاذ می‌کنند. برای مثال آراستن ژاکت‌های چرمی گروه هوی متال یا «زیپ‌های بسیار و درزهای ظاهری» سبک پانک (هدیث، ۱۹۷۹: ۱۰۷) از این‌گونه است. علاوه بر این، تنها طرز پوشش چنین گروه‌هایی نیست که آنها را از جامعه جدا می‌سازد، بلکه میل شدید آنها برای آراستن ظاهر بدن با بازوبندهای رنگی، گوشواره‌ها و خالکوبی‌ها را نیز باید اضافه کرد.

بر اساس نظر برخی صاحب‌نظران، موفقیت اقتصادی پساجنگ و گسترش مصرف‌ملازم با آن که در کاهش تشخیص طبقه سنتی به مثابه مصرف‌کنندگان طبقه کارگر به طور مؤثر عمل نمود، در سبک

زندگی طبقه متوسط حاصل شد. سبک جوانی پساجنگ نیز راجع به نمود این فرایند بود. بر اساس مکتب فکری بیرمنگام، مقاومت سبک محور یا به «تجانس» بین کالا / مصرف - برای مثال یک نوع ویژه از ژاکت یا یک جفت کفش- و محدوده ارزشها وابسته است یا به اینکه آن کالا معنایی بازنمایی کننده داشته باشد. ویلیز (۱۹۷۸: ۱۹۱) استدلال کرد که تجانس باعث تجمع «بازی مداوم بین گروه و کالای خاصی که سبک‌های ویژه، معانی، فرم‌ها و محتواهای ادراک را تولید می‌کنند» می‌شود.

در طول دوره پساجنگ، جوانان طبقه کارگر، گروه اجتماعی‌ای با بیشترین نرخ درآمد قابل عرضه بود و بنابراین اولین «مصرف‌کنندگان» به طور خصوصی «هدف گرفته شده و متمایز» (باکوک، ۱۹۹۳: ۲۲) بودند. با این حال، کوشش کمتری توسط نظریه‌پردازان بیرمنگام در به کار بردن استدلالی مشابه در فرهنگ‌های جوانی بعدی صورت گرفته است که مشخصاً به واسطه جوانان طبقه کارگر تحریک نشده بود (بنسون، ۱۹۹۴: ۱۶۵).

به عنوان مثال، بر اساس استدلال تورنتون (۱۹۹۶)، خرده فرهنگ‌های «معتبر» ماهیتاً ساختارهایی رسانه‌ای دارند. اعضای چنین خرده فرهنگ‌هایی درکشان از خود و ارتباطشان با جامعه را به شیوه‌ای که در رسانه بازنمایی شده، حاصل می‌کنند. بنابراین، تورنتون استدلال می‌کند که: «خرده فرهنگ‌ها از یک بذر جوانه نمی‌زنند [یا خود رو نیستند] و توسط نیروی انرژی خودشان در جنبش‌های اسرارآمیزی که رسانه آنها را فقط متهم تفسیر نماید، نمی‌رویند؛ بلکه، رسانه‌ها ... در ایجاد آنها نیز مؤثراند ...» (۱۹۹۶: ۱۱۷).

واترز نیز استدلال می‌کند که «خاص‌گرایی جغرافیایی عاملی در مطالعات فرهنگی است که نمی‌تواند نادیده گرفته شود و [در نتیجه] تحقیقات نیازمند این امر هستند که با تاکید کمتری بر جهانشمولی خرده فرهنگ‌ها صورت گیرند» (۱۹۸۱: ۳۲). در حقیقت، تمایل چندین نظریه‌پرداز بیرمنگام به مفهوم خرده فرهنگ‌های «معتبر»، قصور آشکار مرکز را در رابطه با اعتقاد به وجود تغییرپذیری‌های محلی ادراکات سبک‌شناسانه جوانی بیشتر مسأله‌ساز می‌کند. به عنوان مثال، شوکر (۱۳۸۱) معتقد است که اشکال محلی خرده فرهنگ‌های پانک، هوی متال، راستا و رپ عمده‌تاً بر سبک‌های وارداتی استوارند تا بر تلاش برای بسط اشکال بومی مبتنی بر سنت‌های محلی.

رویکرد موجه‌ساز، با تقلیل جوانان به مصرف‌کننده، بخشی از نیروی اجتماعی را به وضعیتی انفعالی فرو می‌کاهد. همان طور که دیده می‌شود، در هیچکدام از نظریات، نتایج بسیار پراهمیت برآمده از مصرف کالاها و ویژه مشاهده نمی‌شود. این فقدان راجع است به نگرش خاص این رویکرد به جوانی. مادامی که محرکی در خارج از خود جوانی، شکل‌دهنده خرده فرهنگ فرض شود، نمی‌توان بر تاثیر تعیین‌کننده این خرده فرهنگ متمرکز شد.

با این حال، ما متذکر شده‌ایم که این نظریات، مقدماتی را برای اهمیت بخشی به موضوع مصرف فراهم آورد. پیش از دقت نظر در مورد مصرف، این پرسش مطرح می‌شود که آیا انتخاب کالاهای ویژه تنها به دلیل سلطه بازار صورت می‌گیرد؟ و این امکان مطرح می‌شود که بسط و تخصیص بازار می‌تواند در جهت انتخاب هدفمند مصرف کنندگان کالاهای ویژه صورت پذیرفته باشد. به زودی رویکرد موجه‌ساز، ناتوان از درک ارزش‌های مستتر در انتخاب و استفاده از کالاهای ویژه، جایگزینی مناسب‌تر با نام رویکرد سبک زندگی پیدا کرد.

ج) رویکرد سبک زندگی: مفهوم سبک زندگی ابتدا در اثر وبر (۱۹۷۸/۱۹۱۹) پدیدار شد، کسی که در برابر نظریه جبرگرایی اقتصادی مارکس این استدلال را داشت که پایگاه نیز تعیین‌کننده مرکزی لایه‌های اجتماعی است. بر اساس استدلال وبر، خود پایگاه از طریق «سبک زندگی» گروه‌های اجتماعی متفاوت تبیین شده است. زیمیل (۱۹۷۱/۱۹۰۳) و ویلن (۱۹۵۳/۱۹۱۲) در آثارشان مفهوم سبک زندگی را بر الگوهای اولیه مصرف‌گرایی در نقطه تحول قرن استفاده کردند. هر دوی این نظریه‌پردازان، استدلال می‌کنند که سبک‌های زندگی، فعالانه به وسیله گروه‌های اجتماعی ویژه ساخت‌دهی شده است که اختصاص کالاهای ویژه، چنین گروه‌هایی را در متمایز نمودن‌شان از جامعه وسیع‌تر به وسیله برقراری شیوه‌های متمایز هویت اشتراکی قادر می‌سازد (چنی، ۱۹۹۶: ۵۱).

متعاقباً سبک زندگی با سهولت بیشتری با تحقیق بازار همبسته شد. بر اساس استدلال ریمر، مفهوم سبک زندگی استفاده خاصی برای محققین بازار داشت از آنجا که این دیدگاه «می‌توانست به مثابه ابزار پیشرفته‌تر از عامل‌های پس‌زمینه اجتماعی - اقتصادی سنتی در تشخیص بخش‌های خریداران مفید باشد» (۱۹۹۵: ۱۲۲). در سال‌های اخیر، سبک زندگی دوباره مدل نظری مرکزی در تحقیق علم اجتماعی در زمینه طبیعت مصرف و نقش آن در تکوین هویت شده است. جانسون نیز بیان می‌کند که الگوهای سلیقه در تفریح جوانی نمی‌تواند به طبقه محوری منفرد یا تفاسیر خرده فرهنگی تقلیل یابد بلکه «بایستی به طیف گسترده‌تر ارزش‌ها، نگرش‌ها و کنش‌های ایقا شده فردگرایانه ربط داده شود» (۱۹۸۸: ۱۰۳).

چنین فرایندهایی نمودی اجتناب‌ناپذیر از استفاده کالاهای فرهنگی توده‌ای در صورت‌بندی‌ای است که چنی به مثابه «مواضع و استراتژی‌های سبک زندگی» (۱۹۹۶: ۹۱) در نظر می‌گیرد. بر اساس استدلال چنی، «مواضع» سبک زندگی راجع است به «استعاره‌های فیزیکی برای فضاهایی که عاملان می‌توانند به خود اختصاص دهند و کنترل نمایند»، حال آنکه «استراتژی‌ها» به معنای «اسلوب‌های اختصاصی شده درگیری اجتماعی، یا روایت‌هایی از هویت است، که وابستگی عاملان می‌تواند آن استعاره‌ها را محاط نماید» (همان: ۹۲). تولیدات فرهنگ توده‌ای - که منابع فرهنگی ابتدایی زندگی

اجتماعی معاصر هستند - شیوه ای از معنمندی دوگانه را از طریق مصرف‌شان به مثابه نشانگرهای سمبولیک در مواضع سبک زندگی و استراتژی‌های شخصی شده، قابل شناخت می‌سازند.

اهمیت رویکرد سبک زندگی، مطرح کردن بنیان‌های جدید «هویت» حول مصرف فعال مشترک، در نمودهای دوگانه محلی و جهانی است. آنچه در رویکرد موجه‌ساز، به عنوان اثر بازار بر خرده فرهنگ‌ها و مصرف منفعل در نظر گرفته می‌شود، در اینجا به بساخته شدن هویت از طریق الگوهای بارز مصرف مشخص مبدل می‌گردد. شکل‌گیری هویت در جوامع مدرن بیشتر فرهنگی است که خود را در سبک‌های زندگی متجلی می‌سازد. شکل‌گیری سبک‌های زندگی گاهی در ارتباط با فرهنگ مسلط جامعه است و گاهی در تقابل با آن (ذکایی، ۱۳۸۱). اگر چه دامنه مباحث در زمینه تأثیر چنین هویت‌یابی در پی‌ریزی شکلی جدید از مقاومت یا بدست آوردن قدرت همچنان گسترده است، با این حال، این رویکرد نقطه ارجاعی است برای گسست از دیدگاه مصرف منفعل و اندیشیدن در خصوص نیروهای نهفته در شیوه‌های مصرف در زندگی روزمره و بنابراین پی بردن به قدرت و سرمایه موجود در چنین نیروهایی.

د) رویکرد سرمایه اجتماعی: چنین به نظر می‌رسد که مطالعات فرهنگی مبانی نظری خود را در مسیر توجه به مجادلات و کشمکش‌ها پیوسته مورد بازبینی قرار داده و تقویت کرده است. مباحث حوزه مطالعات جوانی در این مسیر از ساده به پیچیده و از بررسی تک عاملی به مطالعه چند عاملی گسترش یافته است. هر چند رویکرد سبک زندگی، به عنوان یکی از دیدگاه‌های پر قدرت مطالعات فرهنگی جایگاه خود را حفظ کرده است، اما رویکرد سرمایه اجتماعی، سراسر تاریخ مطالعات جوانی را مسأله‌دار جلوه می‌دهد. توضیح دقیقی لازم است تا دریابیم که از نظر این رویکرد، هرگونه تباین، محل «تراکم بالفعل یا بالقوه منابع» (بورديو، ۱۹۸۴) منجر به سرمایه است.

سرمایه اجتماعی^۱ مفهومی اساسی در جامعه‌شناسی، علوم اقتصادی، رفتار سازمانی و علوم سیاسی است که به طور کلی اشاره به مزیت ایجاد شده توسط موقعیت فردی در ساختار مناسبات اجتماعی دارد. شرح کامل این واژه اولین بار در سال ۱۹۷۲ توسط پیر بورديو انجام شد. با این حال، انتشار نسخه نخست «صور سرمایه»، که در آن این واژه وسیعاً تشریح شد، در سال ۱۹۸۴ صورت پذیرفت. بورديو در این اثر، بین سرمایه اقتصادی، سرمایه فرهنگی و سرمایه اجتماعی، تمایز قائل شده و سرمایه اجتماعی را چنین تعریف می‌نماید:

تبعیض سنی: ارزیابی گفتمان سیاست فرهنگی در هویت‌بخشی به جوانان ایران

تراکم بالفعل یا بالقوه منابعی که با تصرف شبکه پایدار مناسبات کم و بیش نهادمند شده شناخت و آگاهی متقابل پیوند یافته‌اند (بورديو، ۱۹۸۴: ۲۴۹).

بر مبنای نظر پوتنام (۲۰۰۰)، سرمایه اجتماعی راجع است به ارزش‌های مجتمع همه «شبکه‌های اجتماعی» و نهادهایی که جهت انجام اموری در راستای منفعت یکدیگر در چنین شبکه‌هایی اقدام می‌کنند. پوتنام تأکید ویژه‌ای بر سطوح مشارکت مدنی به مثابه سرمایه اجتماعی دارد. درک لین (۲۰۰۱) از سرمایه اجتماعی که آن را سرمایه‌گذاری در روابط اجتماعی با چشم‌داشت بازگشت در بازار تفسیر می‌کند، رویکردی فردی‌تر به این مفهوم است. فوکویاما (۱۹۹۹) از سرمایه اجتماعی به عنوان مجموعه معین ارزش‌های غیر رسمی یا هنجارهای تسهیم شده در میان اعضای گروهی که مشارکت را در بین خودشان روا می‌دارند، یاد می‌کند. یکی دیگر از نظریه‌پردازانی که مفهوم سرمایه اجتماعی را از تعریف لوری (۱۹۷۷) برداشت نموده و عمومیت بخشیده است، کلمن (۱۹۸۸) است. بر اساس نظر کلمن، سرمایه اجتماعی چنین تعریف می‌شود:

نوع ویژه‌ای از منابع موجود برای یک بازیگر، شامل گستره‌ای از موجودیت‌ها که دربردارنده دو عنصر هستند: همه آنها مرکب از برخی نمودهای ساختار اجتماعی‌اند و برخی کنش‌های بازیگران را ... در خلال ساختار تسهیل می‌نمایند (کلمن، ۱۹۸۸: ۹۸).

شش نمود از سرمایه اجتماعی که کلمن (۱۹۹۰) برای بررسی دقیق‌تر، آنها را از یکدیگر متمایز ساخته است سرمایه انسانی^۱، فیزیکی^۲، مادی^۳، فرهنگی^۴، تعامل اجتماعی^۵ و ارزش‌ها^۶ است. اگر چه تعاریف متفاوت فوق، به دلیل اشاره به نمودهای متنوع سرمایه اجتماعی اهمیت دارند، اما رویکرد کلمن به دلیل تمرکز بر نمودهای شش‌گانه سرمایه اجتماعی، توجه به شبکه اجتماعی و موقعیت‌های سنی در برساختن هنجارهای اجتماعی مسلط، برای بحث ما مفیدتر است. به طور کلی، رویکرد سرمایه اجتماعی در صدد است تا گروه‌های فرهنگی را به عنوان دارندگان و ناقلان سرمایه منحصر به فرد در نظر بگیرد. از این دیدگاه، مجموعه آنچه به تمایز بین خرده فرهنگ‌ها و فرهنگ‌های جوانی سبک‌محور از فرهنگ مسلط منجر می‌شود، نه به عنوان تهدید، بلکه به مثابه سرمایه فرهنگی

1. Human Capital
2. Physical Capital
3. Material Capital
4. Cultural Capital
5. Social Interaction
6. Values

مورد خوانش قرار می‌گیرد و بنابراین به جای سرکوب، لازم است تقویت شود و مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

برخی نظریه‌پردازان (لین، ۲۰۰۱؛ پوتنام، ۲۰۰۰) معتقدند که گروه‌های اجتماعی و از جمله گروه‌های سنی، حامل سرمایه اجتماعی هستند، در حالی که دیگران استدلال می‌کنند فرد نیز می‌تواند دارای سرمایه اجتماعی باشد. همان‌طور که لین (۲۰۰۱) استدلال می‌کند، بیشتر نظریه‌پردازان موافق‌اند که سرمایه اجتماعی در هر دو سطح فرد و گروه موجود است. اگر چه سرمایه اجتماعی شخصی منحصر به فرد است اما از آنجا که ما به طور طبیعی در جهان اجتماعی زندگی می‌کنیم، بنابراین همه نمودهای آن در سطح گروهی نیز موجود است (سویتز، ۲۰۰۰). سرمایه اجتماعی شبیه زبان یا فرهنگ، نمی‌تواند توسط فرد و بدون وابستگی جمعی شکل بگیرد و اگر چه به وضعیت هستی‌شناسانه شخصی وابسته است می‌تواند در یک گروه، فرد یا توسط هر دو، نگهداری یا محصور شود.

لین (۲۰۰۶) خاطر نشان می‌کند که همه صور سرمایه اجتماعی به طور مساوی در گروه تسهیم نشده‌اند، بنابراین سرمایه اجتماعی خصیصه‌ای منحصر به فرد بین افراد است و علی‌رغم اینکه ممکن است آنها در یک شبکه اجتماعی مشابه قرار گیرند، گوناگون است. به عنوان مثال، افراد برآمده از زیر گروه‌های اجتماعی حاشیه جامعه در انتقال و نائل شدن به سرمایه اجتماعی در جامعه مسلط، دشواری بیشتری خواهند داشت (اور، ۱۹۹۹).

از این رو، یکی از قضایای مهم در رویکرد سرمایه اجتماعی که برای بحث ما مناسب است، مفهوم بستار^۱ است و بر این ایده مبتنی است که «در جهان اجتماعی، بازیگران و کنش‌ها بیشتر به عنوان موجودیتی وابسته دیده می‌شوند تا مستقل» (شولر و دیگران، ۲۰۰۰: ۱۹). کلمن (۱۹۸۸) در مطالعه سرمایه اجتماعی، بستار را به عنوان مهمترین ویژگی‌ای که همه صور سرمایه اجتماعی را متأثر می‌سازد، مورد توجه قرار داده است. هر اندازه شبکه اجتماعی از بستار بیشتر و به یک معنی حاوی مرز مشخص‌تر درون و بیرون باشد، انتقال سرمایه اجتماعی در آن قوی‌تر خواهد بود. مفهوم بستار در مباحث بوردیو (۱۹۸۴) نیز با واژه «ذوق» مورد بحث قرار گرفته است. می‌توانیم «ذوق» را به مثابه موردی در نظر آوریم که هم در کوشش گروه‌های اجتماعی برای تشخیص یافتن و فاصله نهادن بین خویش با دیگران درک و حفظ شده و هم جایگاه‌ها و منزلت‌های اجتماعی گوناگون را پی می‌افکنند (شوکر، ۱۳۸۱). از این نظر شبکه‌های اجتماعی با توجه به مفهوم بستار و ذوق، در نوع و انتقال سرمایه اجتماعی درون گروهی، با یکدیگر تفاوت دارند.

یک گروه سنی و از جمله آن جوانی، به مثابه گروهی اجتماعی، ناقل سرمایه اجتماعی منحصر به فردی است که بسته به درجه بستاری‌اش، می‌تواند از منابع متفاوت و انحصاری خاص خود در جهت کسب قدرت، بهره‌گیرد. «آنها با طی این روند، به یک قلمرو فعالیت فرهنگی ساخته دست خویش پا می‌نهند، که به طور بالقوه سرچشمه‌ای از قدرت‌یابی در مبارزه با ایدئولوژی‌های ستمگر و شرایط ناخوشایند زندگی روزمره است» (لوئیس، ۱۹۹۳: ۳ در شوکر، ۱۳۸۱). این رویکرد به جوانی، با برائت از هر گونه انگ، درصدد است تا تجربه‌های درون‌گروهی سنی را به عنوان سرمایه، مورد توجه قرار داده و سیاست فرهنگی را به گونه‌ای نظم دهد که به استفاده مطلوب از پتانسیل نیروهای اجتماعی منجر گردد، زیرا که شوکر (۱۳۸۱) نیز استدلال می‌کند، فرهنگ را باید به عنوان مفهومی دوجانبه نگریند: نوعی عمل فعال که روندهای سیاسی و اقتصادی را شکل می‌بخشد و مقید می‌کند، و جنبه دیگر، آنجا که توسط این روندها مقید می‌شود و شکل می‌پذیرد.

در پایان بررسی رویکردها، لازم است ذکر کنیم که ما در مطالعاتمان از رویکردهای فرهنگی به جوانی، پیوسته به گروه‌بندی‌های مرسوم از قبیل خوانش مجرمانه، خرده فرهنگ‌گرایی، سبک‌گرایی و پس‌آخردر فرهنگ‌گرایی (مگلتون، ۲۰۰۴) برخورداریم و لازم دانستیم با توجه به هدف خود، گروه‌بندی متمایزی را صورت دهیم. با این حال، مباحث موجود در گروه‌بندی‌های ذکر شده را در قالب ابداعی‌مان با ارجاع‌های بسیار لحاظ نموده‌ایم. ما مباحث را در دسته‌بندی‌های چهارگانه قرار دادیم تا بتوانیم گفتمان سیاست فرهنگی ایران را سنجش‌پذیر کنیم. همچنین، رویکردهای فوق به دلیل دیدگاه‌های انتقادی لحاظ شده در آنها، امکان بررسی آسیب‌شناسانه گفتمان نهاد‌های مورد توجه ما را فراهم می‌سازد.

روش‌شناسی: تحلیل گزاره‌های احکامی

پیش از پرداختن به احکام^۱ گفتمانی نهاد‌های سه‌گانه در خصوص جوانی، موضوعاتی در مورد تاکید بر استفاده از واژه «احکام»، که مباحث را متوجه روش‌شناسی این مقاله می‌نماید، مفید خواهد بود. لازم به ذکر است که واژه گفتمان با توجه به معنای مورد نظر ما، در دیدگاه‌های فوکو ریشه دارد. از نظر فوکو (۱۹۸۰)، گفتمان‌ها روش‌های خاصی برای سازماندهی به معرفت در چارچوب استفاده از انواع خاصی از مناسبات قدرت‌اند.

فوکو در کتاب دیرینه‌شناسی دانش، گفتمان را این‌گونه تعریف می‌کند:

ما مجموعه‌ای از احکام را، تا زمانی که متعلق به صورت‌بندی گفتمانی مشترکی باشند گفتمان می‌نامیم؛ ... گفتمان متشکل از تعداد محدودی از احکام است که می‌توان برای آنها مجموعه‌ای از شرایط وجودی را تعریف کرد. گفتمان به این معنا، شکلی آرمانی و بی‌زمان نیست که تاریخی هم دارد؛ بنابراین، مشکل این نیست که از خود بپرسیم چگونه و چرا ... [گفتمان] توانست ظاهر شود و در این لحظه از زمان تجسم یابد؛ ... [گفتمان]، از ابتدا تا انتها، تاریخی است، قطعه‌ای از تاریخ، وحدت و انفصالی در خود تاریخ، [که] مشکل محدودیت‌های خودش، تقسیم‌بندی‌اش، تغییرات‌اش، حالت‌های خاص زمان‌مندی‌اش را برمی‌انگیزد، نه حضور ناگهانی‌اش در میانه تبانی‌های زمان (فوکو، ۱۹۷۲: ۱۱۷).

فوکو برای پی بردن به گفتمان‌های خاص در دوره‌های معین، به بررسی قواعدی می‌پردازد که «تعیین می‌کنند در یک دوره خاص چه احکامی به عنوان "احکام درست و معنادار" پذیرفته می‌شوند» (یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲: ۱۲). اهمیت واژه حکم در مباحث فوکو در مورد گفتمان کاملاً بارز است. وی در مورد این واژه می‌نویسد:

"حکم، نوعی نقش و کارکرد زبانی است ... [حکم] سخن یا قضیه و یا امری روانشناختی یا منطقی و نیز واقعه یا صورتی آرمانی نیست. حکم قضیه یا جمله اخباری نیست زیرا جمله واحد با معنای واحدی ممکن است خود، گزاره‌ها و حکم‌های متفاوتی باشد" (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۶: ۱۲۰).

«فوکو به انواعی از کنش‌های گفتاری علاقه‌مند است که از موقعیت مشخص ادای سخن و نیز از پیش زمینه مشترک روزمره جدا باشند تا این که بتوانند حوزه نسبتاً مستقلی را تشکیل دهند» (همان: ۱۲۳). این نوع کنش‌های گفتاری را رابینو و دریفوس «کنش‌های گفتاری جدی» می‌نامند. کنش‌های گفتاری جدی «ممکن است به وسیله شنونده آگاهی حقیقی تلقی شوند، به نحوی که نیازی به مراجعه به بستر روزمره‌ای که آن حکم در درون آن ادا شده است، نباشد» (همان: ۱۲۴).

اشاره به مباحث فوق از این‌رو مفید است که ما را متوجه وضعیت تاریخی احکام گفتمانی خاص در خصوص جوانی می‌کند. همچنین، چنانچه پس از ارائه احکام غالب، با بررسی موردی احکام گفتمانی، به گفتمان سیاست فرهنگی در هویت‌بخشی به جوانان ایرانی نائل شویم، در استفاده از واژه‌های فوکو، به شیوه‌هایی از کاربرد مناسب قدرت در سازماندهی به معرفت در خصوص جوانی، دست یافته‌ایم.

در دستیابی به هدف فوق، مجموعه متون نهادهای سه گانه، مورد بازبینی قرار گرفت. به جز مصوبات، اساسنامه و سند چشم‌انداز ۲۰ ساله سازمان ملی جوانان، که متونی منحصرراً راجع به جوانان است؛ از بین متون مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی و مجموعه اهداف، محورها، اولویت‌ها و سیاست‌های تولید، تأمین و پخش سازمان صدا و سیما، فصول، بخش‌ها و بندهای معینی که به موضوعات مختلفی در مورد جوانان پرداخته‌اند، در این مقاله بررسی شده‌اند. ما در پی کشف رویکرد نهفته در گفتمان عمومی هر نهاد هستیم، بنابراین، استنادات ما بر مبنای کلیت متن تحقق پذیرفته است. اگر چه در نظر داشتن این کلیت، ما را بی‌نیاز از ارائه شواهد می‌ساخت با وجود این، هر جا نیازی به اقامه دلیل احساس می‌کردیم، نمونه‌هایی از گزاره‌ها را نیز ذکر نموده‌ایم. گاهی اضافه شدن یک واژه یا جمله در متن - ولو به صورت معترضه - به دلیل روشن کردن مفهوم، اهمیت دارد و گاهی آنچه از آن به عنوان موارد محذوف در متن یاد کرده‌ایم، محتاج مذاقه بیشتر است. در این تحلیل، ابعاد مختلف گزاره‌ها مورد دقت نظر قرار گرفته‌اند، زیرا همان‌گونه که فوکو نیز اشاره می‌کند، گاهی گزاره یا جمله واحد، ممکن است احکام متفاوتی در خود داشته باشد.

احکام گفتمانی سیاست فرهنگی ایرانی

پیش از این گفته شد که رویکردهای دوگانه مسأله‌ساز و موجه‌ساز به جوانی، حاوی انگ‌هایی است که به تقویت وضعیت حاشیگی و از دست رفتن پتانسیل بخشی از نیروی اجتماعی منجر می‌شود. در مقابل، رویکردهای سبک زندگی و سرمایه اجتماعی دیدگاه‌های جایگزینی‌اند که با توجه به ساختار و کارکرد گروه‌های اجتماعی و از جمله آنها گروه‌های سنی، اساساً بر اهمیت بخشی به تفاوت‌های بین‌گروهی مبتنی بوده و (خصوصاً رویکرد سرمایه اجتماعی) در صدد است تا از پتانسیل نیروهای اجتماعی متمایز و گسسته، بهره مطلوب را ببرد. بنابراین پس از ارائه دیدگاه‌های فوق، به این پرسش اساسی می‌پردازیم که گفتمان سیاست فرهنگی در خصوص هویت‌بخشی به جوانان در ایران، منبعث از کدامیک از رویکردهای فوق است؟

منابعی که برای این بررسی مورد توجه قرار گرفته‌اند، مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، سازمان ملی جوانان و سیاست‌های پخش و تولید تلویزیون ج.ا.ا. به عنوان کانون‌های عمده سیاست‌گذار و برنامه‌ریز در خصوص جوانان است.

۱- شورای عالی انقلاب فرهنگی: نقطه عطف انقلاب فرهنگی را باید در صدور پیام نوروزی امام خمینی (ره) در اول فروردین ۱۳۵۹ دانست. ایشان در بند یازده این پیام بر ضرورت ایجاد «انقلاب اساسی در دانشگاه‌های سراسر کشور»، «تصفیه اساتید مرتبط با شرق و غرب» و «تبدیل دانشگاه به

محیطی سالم برای تدوین علوم عالی اسلامی» تأکید کردند. ... شورای عالی انقلاب فرهنگی، اکنون خود را موظف به «مدیریت فرهنگی جامعه» در عرصه‌های مختلف و «سیاست‌گذاری اصولی» برای ایجاد زمینه مناسب جهت پیدایش جامعه‌ای بهره‌مند از حیات طیبه الهی^۱ می‌داند.

نگاهی به مصوباتی از این شورا که با بحث‌های مقاله حاضر مرتبط است، برای درک احکام گفتمانی ضروری است، هر چند اساس فعالیت شورا تمرکز بر دانشگاه‌ها و دانشجویان، به عنوان گروه سنی غالباً جوان است و بنابراین اکثر مصوبات را می‌توان مرتبط با موضوع تحقیق حاضر دانست. روشن‌ترین دیدگاه در خصوص جوانان در تاریخ مصوبات شورا، مصوب دویست و هشتاد و هفتمین جلسه مورخ ۱۳۷۱/۰۵/۰۶ شورای عالی انقلاب فرهنگی یا همان اساسنامه شورای عالی جوانان است. در بخشی از مقدمه: اهداف، سیاست‌ها و وظایف شورای عالی جوانان در اساسنامه فوق، آمده است:

متأسفانه در دنیای امروز آفات و آسیب‌های بسیار و همچنین علل و عوامل دست‌اندرکار برای انحراف جوانان از مسیر اصلی و تعالی‌دهنده‌ای که مشیت بالغه ذات اقدس الهی تحقق آن را اقتضاء می‌کند، گسترده‌تر و کیفیاً مؤثرتر و آسیب‌زننده‌تر است.

(مصوبات نسورا - نهاد ریاست

جمهوری - شورای عالی جوانان

(اساسنامه)، مصوب دویست و هشتاد و

هفتمین جلسه مورخ ۱۳۷۱/۰۵/۰۶)

و سپس در ادامه مصادیقی از چنین «آفات و آسیب‌های» احتمالی را این‌گونه برمی‌شمارد:
خود باختگی و بی‌هویتی، مدپرستی و بی‌بندوباری، شکسته شدن مرزهای اخلاقی و مخدوش شدن ارزش‌های مسلم دینی و سیاسی، رشد تدریجی اندیشه‌ها و دیدگاه‌های مغایر با نظامات اصیل انقلابی و مردمی و مذهبی و کاهش میزان اعتماد و اطمینان به چنین نظام‌هایی برای حل مشکلات و تحقق آرمان‌ها، افزایش جرایم اخلاقی و اقتصادی، ابهام و سردرگمی و نیز تشدید تدریجی تضادها و افزایش سؤالات سیاسی و اقتصادی و فلسفی در ذهن جوانان، گرایش به ارزش‌ها و آموزش‌های منفی و منحط غربی و امثال آن (همان).

متن فوق، به چند روش قابل بررسی است. اول اینکه، متن متضمن پیش‌فرضی مبتنی بر وجود «نظامی انقلابی، مردمی و مذهبی» است که هسته مرکزی را در داوری در خصوص «انحراف جوانان» و

۱. متن از سایت دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، بخش «نگاهی به تاریخچه شورای عالی انقلاب فرهنگی» استخراج شده است.

صدق و کذب گزاره‌های جانبی پراکنده حول این کانون، تشکیل می‌دهد. از سوی دیگر، متن درصدد است تا گزاره‌هایی احکامی را در خصوص آفات و آسیب‌ها برای انحراف جوانان، بازنمایاند. بدین ترتیب، به عنوان مثال با پیش‌فرض وجود وضعیتی از موقعیت بشری که می‌توان آن را با واژه «بی‌هویتی» شناخت، بی‌هویتی را به مثابه آفتی احتمالی بر می‌شمارد. همچنین، متن گذشته از اشاراتی در خصوص آفاتی چون مدپرستی، بی‌بند و باری، افزایش جرایم اخلاقی و اقتصادی تا جایی دایره انگ را گسترش می‌دهد که «افزایش سوالات سیاسی و اقتصادی و فلسفی در ذهن جوانان» نیز از مصادیق آفات و آسیب‌ها بازنمایانده می‌شود. همچنین مشخص است که فرضی آسیب‌شناسانه و مبتنی بر فروپاشی اجتماعی بر گفتمان حاکم است و البته در کانون این گفتمان آسیب‌شناسانه، جوانان قرار دارند.

واژه‌های به کار رفته «انحراف جوانان از مسیر اصلی» و «آفات احتمالی»، اشاره مستقیم برآمده از حکم گفتمانی «مسأله‌ساز» است، این رویکرد همچنین با استناد به واژه‌های «مدپرستی» و «خود باختگی» در کنار حکم گفتمانی «موجه‌ساز» قرار می‌گیرد. با این حال، تفاوتی در این احکام، با انواع دیدگاه‌های نظری ارائه شده در بخش نظری مقاله ما وجود دارد. این تفاوت راجع است به «علل و عوامل» مسأله‌ساز و موجه‌ساز. متن زیر، به برخی علل و عوامل انحراف جوانان اشاره می‌کند:

تلاش و تمهیدات برنامه‌ریزی غرب و نظام‌های استکباری جهان، ... عدم توجه به احساسات و ویژگی‌های جوانان و استفاده از برخورد‌های تحقیرآمیز و شخصیت‌شکن و خشونت‌بار در طریق رفع نابسامانی آنان، تحت‌الشعاع قرارگرفتن اصالت‌ها و معیارهای حقیقی و باطنی یا افراطی و نابجا و نامناسب بر ظواهر، تاکید بر تبعیت و تعبد صرف به قیمت کم‌توجهی به نیازهای عقلانی و علاقه جوانان به استقلال و مسئولیت‌پذیری، تنگناهای طبیعی و غیرطبیعی از حیث بودجه و امکانات و فضای آموزشی و هنری و ورزشی و تفریحی، ... ریاکاری و تظاهر و سیاست‌بازی و درگیری‌های جناحی، ابهام درباره نقش و شخصیت و جایگاه زن در جامعه، ... (همان).

دلایل داخلی و خارجی در انحراف جوانان که بخشی از آن در بالا آمده است، دلالت ضمنی شورا بر وجود بالقوه مسأله‌ساز بودن جوانان را نشان می‌دهد و یا در خوشبینانه‌ترین توصیف، این متن، جوانی را به عنوان هویتی پذیرا و منفعل بازنمایی می‌کند.

یکی دیگر از مصوباتی که تا حدودی، سنخ گفتمان شورا در خصوص جوانان را روشن می‌نماید، مصوب پانصد و شصت و ششمین جلسه مورخ ۱۳۸۴/۰۵/۰۴ شورای عالی انقلاب فرهنگی در چارچوب اصول و مبانی روش‌های اجرایی گسترش فرهنگ عفاف (مصوب جلسه ۴۱۳ مورخ

۷۶/۱۱/۱۴) است. در این مورد خاص، روشی را در تحلیل متن در پیش گرفته‌ایم که متناسب با اهداف مورد نظر مقاله، اندکی متفاوت از تحلیل قبل است. از مجموع ۴۶ بند راهبردهای گسترش فرهنگ عفاف، در ۱۷ بند، مستقیماً به واژه‌های «جوانان و نوجوانان، فرزندان، دختران و پسران» اشاره شده است. در تمامی موارد، اسامی فوق، در جایگاه اثرپذیر و به عنوان ابژه‌های منفعل و نیازمند نظارت و هدایت مورد اشاره قرار گرفته است. اصولاً در این مصوبه، جوانان به عنوان عاملان امور در نظر گرفته نشده است. آنها به تمامی به مثابه اشیائی قابل کنترل بازنمایی شده‌اند. به عنوان مثال بندهای:

۷- «ارتقاء سطح آگاهی جوانان» در خصوص ارتباطات صحیح انسانی و اخلاقی بین

آنها و حفظ حدود عفاف و حجاب در جامعه و خانواده؛

۱۴- «تقویت روحیه تعادل در جوانان» در رویکرد آنان به مدگرایی و بیان مستدل و

منطقی اثرات و پیامدهای مدگرایی افراطی و پرهیز از تقلید کورکورانه از مدهای غربی و

تقویت مدگرایی ملی؛

۳۷- توسعه و تنوع بخشی به الگوهای مناسب حجاب و تبلیغ آن توسط رسانه‌ها به

منظور «اقناع روحیه تنوع‌طلبی و حس زیباییشناختی جوانان» ضمن ترویج و تشویق چادر

به عنوان حجاب برتر و پرهیز از تحمیل و اجباری کردن یک الگوی ثابت از حجاب.

مصوب بانصد و نصت و ششمین

جلسه مورخ ۱۳۸۴/۰۵/۰۴ در

چارچوب اصول و مبانی روش‌های

اجرایی گسترش فرهنگ عفاف

گذشته از در نظر گرفتن موقعیت انفعالی و اثرپذیر جوانان (رویکرد موجه‌ساز)، این نکته نیز حائز اهمیت است که عفاف به عنوان کانونی اخلاقی در گفتمان شور، مسائل و مشکلات فرارویش را بیش از سایر فاکتورهای اجتماعی، حول فاکتور سن و آن هم سنین نوجوانی و جوانی مجتمع می‌بیند.

۲- سیاست‌های تولید، تامین و پخش سازمان صدا و سیما: در متن مجموعه منتشر شده از سوی

سازمان صدا و سیما تحت عنوان «اهداف، محورها، اولویت‌ها و سیاست‌های تولید، تأمین و پخش» که

می‌توان آن را نماینده رسمی دیدگاه‌های عملی سازمان دانست، هر بخش به فصول و زیر فصل‌هایی

تقسیم شده است که مجموعه احکامی را تحت عنوان محورها، در دسته‌بندی‌های خاصی ارائه

می‌نماید.

در این مجموعه، در دو مورد - بخش نخست در فصل اهداف کلان و بخش دوم در فصل

سیاست‌ها و ضوابط گروه‌های برنامه‌سازی - مستقیماً به «گروه جوان» اشاره شده است. لازم به ذکر

است که در تدوین این اصول احکام غالبی مفروض هستند که سیاست‌های تدوین شده برای هر بخش

و هر نوع برنامه را پوشش می‌دهند. بنابراین نکات مشترکی وجود دارند که در همه فصول تکرار شده‌اند. دو حکم اعظم مجموعه از این قرار است: «گسترش باورهای اسلامی» و «تقویت حس تعلق ملی». در واقع تمامی احکام، شرح یا نمودی از این دو حکم هستند. این ادعا با توجه به اهداف کلان هفتگانه مندرج در بخش اول قابل اثبات است. از بین این اهداف، موارد اول، دوم، سوم و هفتم در دسته حکم گسترش باورهای اسلامی قرار می‌گیرند و موارد چهارم، پنجم و ششم در گروه حکم تقویت حس تعلق ملی. مورد سوم از این مجموعه اهداف، به شیوی نفی، تأکیدی بر گسترش باورهای اسلامی است، خصوصاً که جهان‌بینی مستتر در این احتجاج که «دنیا عرصه رویارویی میان رستاخیز تفکر اسلامی از یکسو و تفکر سکولار از سوی دیگر است» (ص ۱۱)، تأکید بر این رابطه دارد.

همچنین احکام دیگری نیز وجود دارند که وابسته به دو حکم اعظم فوق، لایه‌های بعدی را تشکیل می‌دهند. به طور مشخص اهمیت‌بخشی به «خانواده»، مهمترین این احکام است. در نظر داشتن این حکم بسیار حائز اهمیت است چرا که در این متن، هویت انسان ایرانی، در رابطه‌اش با خانواده (به عنوان پدر، مادر، همسر، فرزندان و ...) مورد تأکید قرار گرفته و بازنمایی شده است.

موارد فوق به این دلیل مورد بحث قرار گرفته‌اند که تأکید کنیم روش بررسی این مجموعه، به شکلی منحصر به فرد بایستی با توجه ضمنی به گزاره‌های محذوف سامان پذیرد. اما قبل از ذکر چنین امکان‌مندی، در اینجا مجموعه گزاره‌هایی که تحت عنوان «محورها» در هر دو زیر فصل مربوط به جوان آمده‌اند، گروه‌بندی می‌شوند. موارد زیر، تمامی چنین محورهایی را پوشش می‌دهد:

۱ - اسلام‌گرایی: ۳۷ مورد

۲ - ملی‌گرایی (آنچه در متن با هر دو واژه‌های همبستگی ملی و مشارکت عمومی بازنمایی شده است): ۳۵ مورد

۳ - اهمیت‌بخشی به نهاد خانواده: ۱۱ مورد

از مجموع ۱۰۹ گزاره در خصوص جوان، ۸۳ مورد نمودی از احکام فوق را باز می‌نماید. تا اینجا، گرایش گزاره‌ها در مرکزیت‌بخشی به اصولی خارج از خود جوانی و بدون توجه به خرده فرهنگ جوانی یا لحاظ کردن سبک ویژه زندگی جوانی به خوبی مشخص شده است. ۲۶ گزاره باقی مانده، احکامی‌اند که مستقیماً نمی‌توان آنها را به احکام فوق ارجاع داد. این‌ها، گزاره‌هایی جهان‌شمول، اخلاقی و کلی‌اند. اشاره به مواردی از ۲۶ گزاره فوق، برای شناخت دیدگاه سازمانی در خصوص جوانی مفید است.

از این بین گزاره‌های زیر اشاره مستقیم بر نفی خرده فرهنگ یا سبک زندگی جوانی دارند:

x تقییح روحیه باند بازی و گروه‌گرایی و ورود در دسته‌بندی‌های ناروا (ص ۷۶) و تکرار لفظ به لفظ آن در ۴۴۰۷۰۶ (ص ۷۷)^۱

زندگی انزوایی و دوری جستن از خانواده و تک روی، تقییح شمرده شود (ص ۱۸۸)

x دسته‌بندی و رودرو قرار دادن نسل‌ها و یا جنس‌ها، ممنوع است (ص ۱۸۸)

برنامه‌ها نباید مروج نسبی‌گرایی در ارزش‌ها باشند (ص ۱۸۹)

اهداف، محورها،
اولویت‌ها و سیاست‌های
تولید، تامین و بخش،
۱۳۸۴

استفاده از واژه وصفی «دسته بندی‌های ناروا» در گزاره اول، اطمینان از هرگونه خوانشی را نفی می‌کند و دامنه تفاسیر را گسترده باقی می‌گذارد، با این حال با ارجاع به اهداف کلان، منظور این واژه را می‌توان با «هر امری غیر از آنها» توضیح داد. گزاره دوم تأکیدی است بر نفی هویت فردی جوان. در گزاره سوم، «دسته‌بندی نسل‌ها» ممنوع شده است. این ممنوعیت با محور قرار دادن نهاد خانواده مفهوم مشخصی به خود می‌گیرد. و بالاخره ترویج «نسبی‌گرایی در ارزش‌ها» در گزاره چهارم منع شده است. این منع متضمن تأکید بر جامعیتی مطلق است که هرگونه ایده خرده فرهنگی اعم از سنی یا غیر آن را عامدانه فراموش یا منع می‌کند.

نگاهی کلی به محورهای منحصر به جوانان، نشان دهنده احکامی چند هستند. هر ایده‌ای که تأکیدی بر سرمایه اجتماعی منحصر به خرده فرهنگ سنی باشد، حذف و یا نفی گردد و جوانی در خارج از روابطش با جامعه ملی، مذهب اسلام و خانواده بازنمایی نشود. بنابراین، این گفتمان را بایستی در کدام رویکرد نظری مورد بحث در این مقاله دسته‌بندی کرد؟ به نظر می‌رسد تلاش شده است تا با استعانت از روش نفی، خود جوانی خواه به عنوان نسل، خرده فرهنگ، سبک زندگی یا سرمایه اجتماعی، به کلی نادیده گرفته شود. آنچه در این بین در تمایز بین جوانی و دیگر دوره‌های سنی باقی می‌ماند، تنها تفاوت‌های «فیزیولوژیک» است. از گفتمان مجموعه فوق، هیچ رویکردی به جوانی قابل برداشت نیست و البته اهمیت چنین گفتمانی در همین نکته است. در اینجا جوانی، در خارج از بازنمایی هایش در نظر گرفته می‌شود و بنابراین با استناد به گزاره «جوانی در خارج از بازنمایی‌اش واقعیت ندارد» باید گفت، از نظر این گفتمان، امری به نام جوانی (به جز جوان فیزیولوژیک) واقعیت ندارد. این موضوع با تکرار گزاره‌ها به نحوی مشابه در زیر فصل‌های گروه‌های دیگر (نوجوان، کودک، زنان و ...) رابطه دارد.

۱. گزاره‌هایی که با علامت x مارک‌دار شده‌اند به معنی اولویت‌های راهبرد «همبستگی ملی و مشارکت عمومی» هستند.

۳) سازمان ملی جوانان: بررسی گفتمان سازمان ملی جوانان از خلال مقایسه متون متعدد آن صورت پذیرفته است. در این بین، متن «اساسنامه سازمان» و دو متن اصلی دیگر که با عناوین «سند ملی جوانان در چشم‌انداز ۲۰ ساله» و «سیاست ملی جوانان» ارائه شده‌اند، در برابر بررسی روندی مصوبات سازمان مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

در آغاز، با نظر به دو سند ملی و سیاست ملی جوانان، می‌توان دریافت که این سازمان درصدد است رویکرد «سرمایه اجتماعی» را محور خوانش خود از جوانی قرار دهد.^۱ از نظر این سازمان:

«جوانان مهمترین منبع توسعه انسانی یک جامعه محسوب می‌گردند.»

سند چشم‌انداز ۲۰ ساله، مقدمه

و «پدیده جوانی به عنوان سازه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، روانی و بیولوژیکی فرایندی است متکثر و فراگیر و متناسب با خصوصیات قومی، جنسی و شیوه‌های متنوع زندگی که نیازهای آن محدود به مرزهای جغرافیایی نمی‌گردد» (همان، ص ۱). «... اشتراک مساعی، احترام به تفاوت‌ها، اعتماد میان افراد و جوامع، بخش‌هایی از اجزاء سازنده جوامع صلح‌جو و عادل می‌باشند» (همان: ۷).

با این حال چنین خوانشی «براساس اصول، اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی» و «در جهت عظمت و سربلندی ایران اسلامی» (اساسنامه، ماده ۲) صورت تحقق به خود می‌گیرد. این خوانش محاط، به لحاظ کردن وظایفی مانند، «مطالعه و تدوین شیوه‌های بهتر آشناکردن جوانان با حقایق و معارف و تاریخ و تمدن اسلامی و ایرانی» و «کمک به فراهم آوردن زمینه دآوری صحیح و منطقی نسل جوان نسبت به تمدن و فرهنگ غرب و تفکیک جنبه مثبت و منفی آن از یکدیگر و شناخت روحیه انحصارطلبی و ماهیت استکبار» (اساسنامه، ماده ۳) در متن منجر می‌شود.

این نکته نیز بایستی مورد توجه قرار گیرد که در بین اعضای ۲۲ گانه شورای عالی جوانان، رئیس سازمان صدا و سیما» و «چهار نفر از زنان و مردان صاحب‌نظر و متعهد به انتخاب شورای عالی انقلاب فرهنگی» (اساسنامه، ماده ۴) حضور دارند. ما در بخش‌های قبل، رویکردهای سازمان صدا و سیما و همچنین شورای عالی انقلاب فرهنگی در خصوص جوانی را با توجه به مصوبات و سیاست‌های مدون آنها، مورد مطالعه قرار داده‌ایم. بنابراین، این انتظار که بتوان هم‌پوشانی‌ای بین احکام این سازمان با دو مورد پیشین یافت، چندان غیرموجه نخواهد بود.

۱. این اسناد در دولت پیشین تدوین شده‌اند و در زمان تدوین این مقاله، سند منتشر شده‌ای از دولت جدید در اختیار نبوده است.

با وجود اشاره به واژه «سرمایه اجتماعی» در متن، دلایلی وجود دارند که هم‌پوشانی ذکر شده در پاراگراف قبل بر مبنای آنها اقامه دلیل می‌شوند. اول اینکه سازمان ملی جوانان، تفسیری منحصر به فرد از سرمایه اجتماعی ارائه نموده است:

«مشارکت جوانان» ... بخشی از توزیع قدرت سیاسی را شامل می‌شود... که نتیجه آن مشارکت هر چه بیشتر و تشکیل شبکه‌های اجتماعی و سرمایه اجتماعی ... خواهد بود» (سند چشم‌انداز ۲۰ ساله، ص ۳).

در این گزاره، سرمایه اجتماعی بدون ذات و تنها در صورت مشارکت، امکان موجودیت می‌یابد یا اینکه مشارکت منجر به سرمایه اجتماعی می‌گردد. همچنین در جای دیگر:

«اگر جوانان را سرمایه اجتماعی بدانیم، حضور و مشارکت هر چه بیشتر آنان در تشکلهای و سازمان‌هایی که خود ایجاد می‌کنند و یا آگاهانه به آن می‌پیوندند، می‌تواند در نهایت به تعلق خاطر و هویت‌یابی و کاهش آسیب‌های اجتماعی بیانجامد، که در یک فرایند مناسب و تلفیق با برنامه‌ریزی سنجیده، می‌تواند به متغیرهای سرمایه اجتماعی نظیر اطمینان و اعتماد، هنجارهای تعامل ... رونق بخشد» (همان: ۴ و ۵).

به لحاظ نظری و در ظاهر، رابطه‌ای بی‌مفهوم بین سرمایه اجتماعی، مشارکت و هویت برقرار گردیده است. با این حال، کشف معنای نهفته در چنین رابطه‌ای از خلال متون دیگر دست یافتنی است. گزاره‌های زیر معنای نهفته در این مناسبات را روشن می‌سازند: در سند ملی جوانان در چشم‌انداز ۲۰ ساله، ذیل موضوع هویت، یکی از بندهای فصل «چالش‌ها» آمده است:

«فقدان مبانی نظری مدون، تناقض در نگرش‌ها و ساختارهای فرهنگی و اجتماعی در تعریف نگرش و هویت ملی و دینی و ضعف برنامه‌ها و عملکردهای فرهنگی موجب بروز اغتشاش در تکوین هویت جوانان گردیده است که می‌توان آثار آن را در تقلید و تسلیم جوانان به سمبل‌ها و گرایش‌ها به موج فرهنگ‌های غیر مقبول یافت» (همان: ۱۱).

در این گزاره، متن فرض کلیتی هویت‌بخش را ارائه نموده است که با وجود «تناقض» در نگرش‌ها و «ضعف» برنامه‌ها و عملکردهای آن کلیت، هویت جوانان دچار «اغتشاش» گردیده است و بنابراین، گرایش جوانان به سمت فرهنگ‌هایی گسسته از آن کلیت، به مثابه «تقلید و تسلیم به موج فرهنگ‌های غیرمقبول» تداعی شده است.

تلاش در جهت ایجاد شرایطی برای محصور ماندن هویت‌یابی بر مبنای ملیت و دین و مهم‌تر، سامان «کنترل درونی» جوان برای هویت انسجام یافته، و عدم «تسلیم‌پذیری»، موضوع گزاره بعدی تحت بررسی است:

تبعیض سنی: ارزیابی گفتمان سیاست فرهنگی در هویت‌بخشی به جوانان ایران

«جوانان بیشتر از سایرین دچار پدیده «همگن‌سازی جهانی» می‌گردند، ... و عملاً در صورتی که کنترل درونی و هویت‌انسجام یافته شخصی، ملی و دینی – وجود نداشته باشد، تسلیم‌پذیری بلاشرط به سادگی رخ خواهد داد. انسجام هویت فردی ... به عنوان سپر دفاعی اصلی در برابر امواج جهانی سازی و همگن سازی توده وار همواره باید مد نظر قرار گیرد» (همان، ص ۶).

چنین گفتمانی قادر به درک ساز و کارهای هویت جمعی جوانی مبتنی بر سبک مصرف نیست. ما در رویکردهای سبک زندگی و سرمایه اجتماعی، به این موضوع پرداختیم که اصولاً هویت جوانی مبتنی بر مصرف کالاهای ویژه، جوانان را حامل و دارای سرمایه اجتماعی و خصوصاً فرهنگی می‌سازد. بنابراین، «تسلیم‌پذیری بلاشرط و همگن‌سازی توده‌وار» واژه‌های ثمربخشی برای درک هویت جوانان نیست و اصولاً مشکلی وجود ندارد که بخواهیم یا بتوانیم آن را با «کنترل درونی و هویت‌انسجام یافته شخصی، ملی و دینی» حل بکنیم.

در بخش راهبردها:

«هدفمند کردن و حمایت از دستیابی به اخلاق عمومی، تعریف هویت دینی و ملی، حمایت از مقابله علمی و استدلالی با آموزه‌های غلط وارداتی و جهانی و توانمندسازی جوانان برای انتخاب اصلح» (همان: ۹).

واژه «انتخاب اصلح» با ارجاع به هویت‌انسجام یافته ملی و دینی که قرار است توسط کنترل درونی ایجاد شود، معنی می‌یابد. از نظر این گفتمان، آنچه جهانی و وارداتی است، صبغه‌ای توده‌وار و تسلیم‌پذیر دارد و بنابراین، ناخوشایند تلقی می‌شود و محتاج حمایت از مقابله با آن است. چون درک موضوع بر مبنای فرضیاتی موهوم از قبیل تسلیم‌پذیری بلاشرط صورت پذیرفته است، راهکار هم به همان اندازه نافی هویت منحصر به فرد جوانی و در نتیجه نافی سرمایه اجتماعی جوانان است. چنین گفتمانی، به دلیل طرد مبانی سرمایه (تقریباً همه آنچه جوانان دارند)، نمی‌تواند داعیه حمایت از جوانان و بسترسازی برای ارائه سرمایه اجتماعی آنان را داشته باشد.

اما چنین تعریفی، چه انتظاراتی را از جوانان دارد؟ چون، سند چشم‌انداز ۲۰ ساله، اهدافی را برای نیل به وضعیتی تعریف شده برای ۲۰ سال آینده (سال ۱۴۰۴ هجری شمسی) تنظیم نموده است، امیدوار است با عملیاتی شدن سیاست‌هایش، بتواند به توانمندی‌های تعریف شده‌ای دست یابد. از بین این انتظارات، توانمندی‌های فرهنگی، بیش از سایر انتظارات موضوع مذاقه است:

«انتظار می‌رود در ۲۰ سال آینده، جوانان این توانمندی‌های فرهنگی را داشته باشند:

افتخار به هویت دینی و ملی

توانمندی برقراری تعامل با فرهنگ جهانی

پایبندی به ارزش‌های دینی، ملی، اخلاقی، خانوادگی و فرهنگی

پایبندی به ارزش‌های انقلاب اسلامی» (همان، ص ۱۴ و ۱۵).

تمامی انتظارات فوق، جوانان را محصور در هویتی می‌طلبند که از پیش برای ایشان گسترده و تعریف شده است. توانمندی فرهنگی دوم، با توجه به توضیحات پیشین، به معنای مقابله با تسلیم پذیری بلاشروط و توده وار «همگن سازی جهانی» است. اکنون، مجموعه استدلال‌های گسترده‌ای در زمینه جهانی شدن و پتانسیل‌های مثبت نهفته در آن وجود دارد که به دلیل عدم شمول موضوعی این مقاله، قابل ارائه نیستند. در گفتمان سازمان ملی جوانان، جهانی شدن به مثابه تهدید بازنمایی شده است. اگر چه در گزاره فوق، واژه تعامل به کار برده شده است، اما کلیت متن بیشتر «تقابل» را مد نظر قرار می‌دهد. با سیاست‌گذاری مکتوم، نه تنها سرمایه اجتماعی جوانی قابل توسعه و بهره‌برداری نیست، بلکه حتی این شیوه نگرش به فرهنگ جوانی، نابودکننده یا در خوشبینانه‌ترین حالت، نادیده گرفتن جوانی به عنوان سرمایه اجتماعی است.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که فوکو (۱۹۷۲) متذکر شده است، «گفتمان متشکل از تعداد محدودی از احکام است که می‌توان برای آنها مجموعه‌ای از شرایط وجودی را تعریف کرد» (ص ۱۱۷). ما در پی آن نیستیم که بگوییم در موضوع مورد بحث ما، این «شرایط وجودی» کدامند. با این حال، همخوانی گفتمان سه نهاد تحت بررسی در خصوص جوانان، در تایید این نظر که «[گفتمان]، از ابتدا تا انتها، تاریخی است، قطعه‌ای از تاریخ، وحدت و انفصالی در خود تاریخ» (همان)، تاکید بر اهمیت سوابق تاریخی چنین رویکردهایی دارد. اما احکام این گفتمان‌های همخوان کدامند؟ و همخوانی مورد ادعای ما به چه معنا است؟

۱) در تحلیل از گفتمان شورای عالی انقلاب فرهنگی، دریافتیم که این شورا دیدگاهی آسیب‌شناسانه و مبتنی بر فروپاشی اجتماعی به مرکزیت جوانان، نسبت به موضوعات دارد. جوانان، هویتی اثرپذیر دارند و به عنوان ابژه‌های منفعل و نیازمند نظارت و هدایت مورد اشاره قرار گرفته‌اند. کانون‌های اخلاقی مانند عفاف، مسائل و مشکلات فراروی را بیش از سایر فاکتورهای اجتماعی، حول عامل سن (سنین نوجوانی و جوانی) مجتمع می‌بیند. در مجموع، این احکام، جوانان را با دید مسأله‌ساز و موجه‌ساز بازنمایی می‌کند.

۲) از تحلیل گفتمان سازمان صدا و سیما، ج. ا. ا. چنین برمی‌آید که برای این سازمان، «گسترش باورهای اسلامی» و «تقویت حس تعلق ملی» حکم سرلوحه و مبین را دارا می‌باشد. به جز این، تاکید بسیاری بر «کانون خانواده» صورت پذیرفته است. این زمینه‌ها، به خلق احکامی در خصوص نفی هویت فردی جوان، خرده فرهنگ سنی و سبک زندگی در متن منجر شده است. موضوعات نفی شده، دقیقاً همان‌هایی هستند که سرمایه اجتماعی جوانان بر آنها استوار می‌شود. از نظر این گفتمان، جوانی به جز وضعیتی فیزیولوژیک، خارج از سه بستر فوق و به شیوه‌ای قائم به فرهنگ انحصاری خود، نمی‌تواند موجودیت داشته باشد.

۳) گفتمان سازمان ملی جوانان که با کنار زدن لایه‌های نخست متون، مورد تحلیل قرار گرفت نشان داد اگر چه از واژه‌های به کار رفته در گزاره‌ها چنین استنباط می‌شود که سازمان با رویکردی بالنسبه متجددتر، سرمایه اجتماعی را مد نظر قرار داده است، اما مجموعه متون بر مبنای تعاریفی که از هویت، رابطه فرهنگی و ارزش‌ها ارائه می‌کند، سرمایه اجتماعی را نیز به عنوان امری محصور، بازتعریف می‌کند. آنچه از نظر این سازمان، از جوانان انتظار می‌رود، نفی «ذوق»، مبتنی بر فاصله‌گیری و تشخیص‌یابی (بورديو، ۱۹۸۴) است که تاکید می‌شود از طریق «کنترل درونی» و مستحیل شدن در هویت ملی و دینی صورت پذیرد.

در مورد همخوانی بین گفتمان‌های سه نهاد فوق، که با نظر به شرایط وجودی مشترک بین آنها انتظار آن می‌رود، می‌توانیم حاکمیت رویکردهای دوگانه مسأله‌ساز و موجه‌ساز از یک سو، و غیبت رویکردهای دوگانه سبک زندگی و سرمایه اجتماعی را به عنوان نتیجه کلی ذکر نماییم. از بین سه نهاد، سازمان ملی جوانان، تنها فاصله اندکی را در شیوه گفتار ایجاد کرده است، با این حال، چنین تمایزی در محتوا و مفاهیم کارساز نبوده‌اند و بنابراین، احکام دو نهاد دیگر، در اینجا به شیوه‌ای متفاوت تبیین شده‌اند.

مجادلات ما این امکان را فراهم می‌آورد به طور ضمنی استدلال نماییم که علل عدم توفیق برنامه‌ریزان فرهنگی در حوزه جوانان چیست. در این خصوص، رویکرد سرمایه اجتماعی مبنای احتجاج ما را تشکیل می‌دهد. معاط نمودن جوان در هنجار مسلط، نفی خرده فرهنگ جوانی، نادیده گرفتن سبک زندگی مبتنی بر مصرف، منجر به اضمحلال «ذوق» و محو مرزهای بستر گروه‌های سنی می‌شوند. در این شرایط پایگاه‌های شکل‌گیری سرمایه اجتماعی مبتنی بر افتراق، تخریب می‌گردد و پتانسیل نیروی اجتماعی از دست می‌رود.

آنچه به لحاظ نظری در پاراگراف فوق استدلال شده است، به معنای عدم وجود خرده فرهنگ سنی یا سبک ویژه زندگی در جوانان ایرانی نیست. ما از وضعیت تخریب به جای تقویت، به عنوان

عامل کاهش دهنده امکان‌مندی یاد می‌کنیم. همچنین، مجموعه استدلال‌های ما خصوصاً هنگامی که فرهنگ را حاوی دو وجه اثرپذیر و اثربخش بدانیم، می‌تواند به مثابه تأکیدی بر بازانديشی در خصوص سیاست فرهنگی قلمداد شود.

ما عامدانه ذکر مجموعه شرایط وجودی و به عبارت دیگر، علل حاکمیت رویکردهای مسأله‌ساز و موجه‌ساز در سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان فرهنگی حوزه جوانان در ایران را مکتوم باقی گذاشته‌ایم. ممکن است مقاله‌ای مشابه اثر ما بتواند با تکیه بر چنین مباحثی، به این موضوع بپردازد.

منابع

- اساسنامه شورای عالی جوانان، در سایت رسمی پایگاه خبری سازمان ملی جوانان، اردیبهشت ۱۳۸۶: <http://www.javanan.ir/index.php?option=com_content&task=view&id=326&Itemid=511>
- اهداف، اولویت‌ها و سیاست‌های تولید، تأمین و پخش سال ۱۳۸۴، مرکز طرح و برنامه‌ریزی سازمان صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران، انتشارات مبلغان.
- دریفوس، هیوبرت؛ رابینو، پل (۱۳۷۶)، میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نی.
- ذکابی، محمد سعید (۱۳۸۱)، خرده فرهنگ، سبک زندگی و هویت، در مجله رشد آموزش علوم اجتماعی، شماره: ۲، صص ۲۷ - ۲۰.
- سند سیاست ملی جوانان در جمهوری اسلامی ایران و سند ملی جوانان در چشم انداز بیست ساله، در سایت رسمی پایگاه خبری سازمان ملی جوانان، اردیبهشت ۱۳۸۶: <http://www.javanan.ir/index.php?option=com_content&task=view&id=391&Itemid=551>
- شوکر، روی (۱۳۸۱) نسل من: مخاطبان و شیفتگان و خرده فرهنگ‌ها، ترجمه مراد فرهاد پور و شهریار وقفی پور، در فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون، شماره: ۲۰، صص ۳۰ - ۱.
- فیسک، جان (۱۳۸۱) فرهنگ و/ایدئولوژی، ترجمه مژگان برومند، در فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون، شماره: ۲۰، صص ۱۲۶ - ۱۱۷.
- مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، در سایت رسمی دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، اردیبهشت ۱۳۸۶: <<http://www.iranculture.org/provs/date.php>>
- مصوبات شورای عالی جوانان، در سایت رسمی پایگاه خبری سازمان ملی جوانان، اردیبهشت ۱۳۸۶: <http://www.javanan.ir/index.php?option=com_content&task=blogcategory&id=0&Itemid=513>
- نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن، نشریه گزیده نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۸۵: <http://www.sci.org.ir/content/userfiles/_census۸۵/census۸۵/natayej/tables/J-۱۱.html>

- Althusser, L. (1971) *Ideology and Ideological State Apparatuses, in Lenin and Philosophy and Other essays*, London: New Left Books, Pp. 127-186.
- Becker, H. (1963) *Outsiders: Studies in the Sociology of Deviance*. New York: The Free Press.
- Becker, G. S. (1996) *Accounting for Tastes*. Part I: Personal Capital; Part II: Social Capital. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Bennett, T. & Martin, G. (1981) *Culture, Ideology and Social Process*. London: The Open UP.
- Benson, J. (1994) *The Rise of Consumer Society in Britain, 1880-1980*, London: Longman.
- Bocock, R. (1993) *Consumption*, London and New York: Routledge.
- Bourdieu, P. (1984) *Distinction: A Social Critique of the Judgement of Taste*. London: Routledge.
- Chamber, I. (1985) *Urban Rhythms: Pop Music and Popular Culture*, London: Mcmillan.
- Chaney, D. (1996) *Lifestyles*, London and New York: Routledge.
- Cohen, L. (1990) "The Mass in Mass Consumption" *Reviews in American History*, Vol: 18, Pp. 548-55.
- Coleman, J. (1988) "The Creation and Destruction of Social Capital" *Journal of Law, Ethics & Public Policy*, Vol: 3, Pp. 375-404.
- Coleman, J. (1990) *Foundations of Social Theory*. Cambridge, Mass: Harvard University Press
- Coupland, N. & Nussbaum, J. F. (1993) *Discourse and lifespan identity*. Newbury Park, CA: Sage.
- Coupland, N., Coupland, J., & Giles, H. (1989) "Telling age in later life: Identity and face implications" *Text*, Vol: 9, Pp. 129-151.
- Coupland, N., Wiemann, J. M., & Giles, H. (1991) Talk as "problem" and communication as "miscommunication": An integrative analysis. In N. Coupland, H. Giles, & J. M. Wiemann (Eds.), *Miscommunication and problematic talk* (pp. 1-17). Newbury Park, CA: Sage.
- Doherty, T (2002) *Teenagers and Teenpics: the Juvenilization of American Movies in the 1950s*. Philadelphia: Temple University Press, (2nd Ed)

- Foucault, M. (1980) *Power/ Knowledge: Selected Interviews and other Writings 1972-1977*, ed. C. Gordon, New York, Harvester Wheatsheaf.
- Frith, S. (1984) *The Sociology of Youth*, Ormskrik: Causeway Press.
- Fukuyama, F. (1999) *The Great Disruption: Human Nature and the Reconstitution of Social Order*. Free Press.
- Gallois, C & Others (2004) Cultural and Gender Influences on Age Identification, in journals of Communication Studies. Volume: 55. Issue: 1. 2004. Page Number: 88+. COPYRIGHT 2004 Central States Communication Association; COPYRIGHT 2004 Gale Group
- Giles, H. & Others (1994) Talking age and aging talk: Communicating through the life span. In M. L. Hummert, J. M. Wiemann, & J. F. Nussbaum (Eds.), *Interpersonal communication in older adulthood: Interdisciplinary theory and research* (pp. 130-161). Thousand Oaks, CA: Sage.
- Ginwright, Sh; Cammarota, J & Noguera, P (2005) "Youth, Social Justice, and Communities: Toward a Theory of Urban Youth Policy" in *Journal of Social Justice*, Vol: 32.
- Goldman, R. J. & Goldman, J. D. (1981) How children view old people and aging: A developmental study of children in four countries. *Australian Journal of Psychology*, 33, 405-418.
- Hall, S. & Jefferson, T. (1976) *Resistance Through Rituals: Youth Subcultures in Post War Britain*, London: Unwin Hyman
- Harwood, J., Giles, H., & Ryan, E. B. (1995) Aging, communication and intergroup theory: Social identity and intergenerational communication. In J. F. Nussbaum & J. Coupland (Eds.), *Handbook of communication and aging research* (pp. 133-159). Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum Associates.
- Harwood, J., & Williams, A. (1998) Expectations for communication with positive and negative subtypes of older adults. *International Journal of Aging and Human Development*, 47, 11-33.
- Hebdige, D. (1979) *Subculture: The Meaning of Style*, London: Methuen
- Johnson, P. (1988) "Conspicuous Consumption and Working-Class Culture in Late-Victorian and Edwardian Britain" *Transactions of the Royal Historical Society*, Vol: 38, Pp. 27-43

- Lin, N. (2001) *Social Capital: A Theory of Social Structure and Action*. Cambridge, UK: Cambridge University Press
- Loury, G. C. (1995) *One by One From the Inside Out: Essays and Reviews on Race and Responsibility in America*
- McRobbi, A. & Garber, J. (1975) *Girls and Subcultures, in Ken. G & Sarah. T: The Subcultures Reader*, London & New York: Routledge
- Muggleton, D. (2004) *After Subcultures: Critical Studies in Contemporary Youth Culture*, New York: Palgrave Macmillan
- Orr, M. (1999) *Black Social Capital*. Lawrence, KS: University Press of Kansas.
- Parker, C. (1975) "Pop Song, The Manipulated Ritual." In P. Abbs (ed.), *The Black Rainbow: Essays on the Present Breakdown of Culture* (pp. 134-167). London: Heinemann.
- Pecchioni. L. L, Ota. H, Sparks, L. (2004) Cultural Issues in Communication and Aging, in *Handbook of Communication and Aging Research*, Coupland. J, Nussbaum. J. F, Publisher: Lawrence Erlbaum Associates, Mahwah, NJ, Pp. 170 - 203
- Pierre, B. (1984) *The Forms of Capital*, (English Edition) Polity press 1990
- Putnam, R. (2000) *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*. New York: Simon & Schuster.
- Sutherland, S. (1992) *Irrationality: The Enemy Within*. London: Constable.
- Schuller, T. S. Baron, & J. Field (2000) *Social Capital: A Review and Critique. in Schuller, T. S. Baron, & J. Field (eds) Social Capital*. Oxford: Oxford University Press.
- Szreter, S. (2000) *Social Capital, the Economy, and Education in Historical Perspective. in Schuller, T. S. Baron, & J. Field (eds). Social Capital*. Oxford: Oxford University Press
- Thornton, S. (1996) *Club Cultures. Music, Media and Subcultural Capital*. Middletown: Wesleyan University Press
- WILLIS, P. (1974) *Symbolism and Practice. The Social Meaning of Pop Music*, Stencilled Occasional Papers, Sub and Popular Culture Series, SP Nr.13, (University of Birmingham, Centre for Contemporary Cultural Studies) Birmingham.
- WILLIS, P. (1978) *Profane Culture, (Routledge & Kegan Paul)*. London, Boston, Henley.